

ضرورت بازنگری در منابع و متون علمی جنبش‌های اجتماعی در پرتو تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا*

پرویز پیران

استاد ممتاز و عضو هیأت مدیره علمی آکادمی سوئیس برای توسعه، عضو شبکه جهانی نوآوران حکومتی - دانشگاه هاروارد

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

طرح مسئله

دیگر، آن‌ها را جنبش‌های اجتماعی جدید نام نهد است. در این رابطه، تحولات پرشتاب خاورمیانه و شمال آفریقا به عنوان شواهدی مشهود، زنده و در جریان، مورد مطالعه قرار می‌گیرند. در پایان بر این نکته اشاره می‌شود که متأسفانه سیاسی شدن مفرط جامعه ایران که به یکی از ویژگی‌های پایدار این سرزمین بدل شده است، برخی اندیشمندان را که به موضوع نگاهی صرفاً علمی دارند، به سکوت واداشته است. این سکوت زمینه را برای کمرنگ شدن تحلیل‌های دقیق و موشکافانه و البته نه انشاءنویسی‌های متداول و رایج، آماده ساخته که خود دلیل اصلی فقدان خط‌مشی‌های سنجیده،

موضوع اصلی نوشته حاضر، مروری است بر معنای جنبش‌های اجتماعی، از طریق: ۱. مرور کارپایه یا چارچوب مفهومی این رشته علمی، ۲. بررسی کارپایه‌های تئوریک یا نگاه‌های نظری و ۳. تجزیه و تحلیل شرایط برای کشف علل ضروری شدن بازنگری در مباحث مرتبط با جنبش‌های اجتماعی که آلن تورین، جامعه‌شناس معروف فرانسوی، تحت تأثیر تحولات دنیای تک‌قطبی شده از یک سو و کاهش خیره‌کننده جنبش‌های کارگری، آن هم در اثر خودکار شدن فرایند تولید و جهانی شدن از بالا یا از دریچه اقتصاد، از سوی

* نوشته حاضر بخشی از کتاب در دست انتشار نگارنده است.

راهبردهای برآمده از بررسی دقیق شرایط عینی اتخاذ شده‌اند. عجیب‌تر این که حسنی مبارک، رئیس‌جمهور مصر، در حالی که با یک سخنرانی آکنده از تهدید، بر تداوم حضور خود تأکید کرد و به استثنای چند وعده کم‌هزینه هیچ نشانه‌ای از دگرگونی خط‌مشی حکومت بروز نداد، چند ساعت بعد حکومت را به شورای نظامیان واگذار کرد و از قدرت برکنار شد.

باید توجه داشت که پاسخ‌های یک متغیره که بر عاملی واحد یا بر دستی قدرتمند و همه‌کاره استوارند، معمولاً به جز سردرگمی محققان و علاقه‌مندان به بررسی علمی تحولات اجتماعی، حاصلی ندارند. در مقابل این نوع نگرش‌ها، نگارنده عمیقاً باور دارد که تحولات امروز دنیای عرب خاورمیانه و شمال آفریقا تنها با تحلیل شرایط ساختاری، دگرگونی‌های نهادی، تغییرات سازمانی، ثبت و ارزیابی فرایندهای در جریان و سپس بررسی همه‌جانبه وقایع در ارتباط با آن‌ها و در رابطه مستقیم با مجموعه کنشگرانی که هر یک به شکلی به رفتار دسته‌جمعی، رفتار گروهی، جماعتی و یا جامعه‌ای مربوطند، قابل بررسی است، رفتارهایی که اساس و جوهر جنبش‌های اجتماعی‌اند. علاوه بر این، الگوبرداری چشم‌بسته از مطالعات میدانی جنبش‌های اجتماعی کشورهای غربی، بدون توجه به فقدان برخی متغیرهای پایه‌ای و همزمان وجود متغیرهایی متفاوت، آن هم برآمده از شرایط تاریخی و شبه‌مدرنیستی آنومیک ولی سخت اثرگذار، کاربرد مدل‌های جنبش‌های اجتماعی تولید خارج از منطقه هدف را مشروط و گاه غیرممکن می‌سازد. از این رو، در گام اول پیشنهاد استفاده از مدل روایتی یا شیوه تولید معنا و تشریح جنبش‌های اجتماعی دنیای عرب بر اساس مدلی سه‌سطحی مطرح می‌شود. مدل سه‌سطحی (خرد، میانه و کلان)^۱ که نه تنها نگارنده برای بیش از بیست سال از آن به عنوان ابزار نسبی نظم‌بخشی به اندیشه استفاده کرده است، بلکه وسیله‌ای برای تسهیل تولید معنا نیز محسوب می‌شود، از یک سو به ساختار اجتماعی و تاریخیته نهفته در انواع روایت‌ها از آن تاریخ می‌نگرد و از سوی دیگر، تمامی کنشگرانی را مد نظر قرار می‌دهد که در تحولات امروزین هر کشور یا هر منطقه دخیل‌اند. در عین حال از هویت‌های متضاد موجود در هر متن نیز غفلت نمی‌کند. با وجود تمام این حرف و حدیث‌ها، به این مدل تنها به عنوان نگاه آغازین هدایت‌کننده یا ابزاری برای شروع بحث نگریسته می‌شود و نه چیزی فراتر از آن. به دیگر سخن، باید پذیرفت که تمامی تحلیل‌ها روایت‌هایی نسبی‌اند.

تجزیه خط‌مشی‌ها به طرح‌های علمی و تقسیم طرح‌ها به برنامه‌های مبتنی بر راهبردها و راهکارهای واقع‌بینانه و قابل اجرا محسوب می‌شود. نتیجه فوری چنین شرایطی، عدم اتخاذ تصمیم‌های آگاهانه و منطبق با منافع ملی در زمان لازم است. بر این اساس، تجزیه و تحلیل تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا آشکارا نشان می‌دهد که چگونه جلوگیری یا در مواردی بی‌توجهی نهادینه شده کشورهای مورد اشاره به علوم اجتماعی، علوم سیاسی یا به طور کلی علوم انسانی، آن هم مستقل و غیرشعاری و خالی از حب و بغض‌های رایج، به ویژه حب و بغض‌های جانبدارانه سیاسی یا منافع مادی، هر چه باشد، چگونه دولت‌های مصر، تونس، یمن، بحرین، لیبی و جدیداً سوریه و در آینده نزدیک الجزایر، مراکش و اردن را غافلگیر می‌سازد و به واکنش‌های شتابزده وادار می‌کند که به جز عمق بخشیدن و پرهزینه کردن جنبش‌های اجتماعی و متعددسازی و گسترده‌تر کردن بسیار سریع خواسته‌ها، چاره‌ای نداشته باشند. از سوی دیگر، اشتباهات حکومتگران و سردرگمی اکثریت آنان، علایم متضاد و نمادهای متناقضی را در جامعه پراکنده ساخته و واکنش‌های زنجیره‌ای گوناگونی را برانگیخته است. این سردرگمی و عدم درک درست شرایط را در ارزیابی‌های غربیان نیز می‌توان ردیابی کرد که از جهاتی به ماهیت غرب‌محورانه مطالعات جنبش‌های اجتماعی مربوط است که صرفاً شرایط کشورهای پیشرفته غربی، بویژه جوامع برخوردار از جامعه مدنی مستقل، شهروندی ریشه‌دار و حکومت‌های معرف و تا حدودی قانونگرا و پاسخگو را در نظر می‌گیرند. به این دلیل بیشتر کارپایه‌ها یا چارچوب‌های مفهومی و نظری، قادر به تحلیل شرایط جوامع غیر غربی نیستند. این ناتوانی در مورد کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا که سال‌ها آماج بمباران تبلیغاتی یکسویه و منفی و کج‌فهمی‌های به ظاهر علمی و آکادمیک بوده‌اند، بیشتر صدق می‌کند. برای مثال مذاکرات نسبتاً طولانی و به درازا کشیده شدن سفر مقامات نظامی مصر در ایالات متحده که از بازدیدهای دوره‌ای، مخصوصاً برای نظامیان بلندپایه بسیار فراتر رفت، تأخیر علنی در ارسال کمک‌های نظامی به مصر و در واقع مشروط کردن ارسال آن‌ها به اقدام‌های سریع و همنوایی موقت با نیروی توده‌ای و خواست‌های جنبش، آن هم برای فراهم آوردن امکان کنترل شرایط و به کف آوردن وقت لازم برای یافتن راهی بینابینی و همچنین خروج سریع بن‌علی از تونس برای سزارین فوری جنبش تونس، نمونه‌هایی از تصمیماتی است که در شرایط فقدان

شرایط درونی هر کشور عربی، باید به جایگاه آن کشور از منظر ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک پرداخت و کنش و واکنش آن کشور با سایر جوامع و عرصه‌های نفوذپذیری و اثرگذاری را ترسیم کرد تا بتوان با تحلیل جامع وضع موجود، آینده‌نگری کرد. کوتاه سخن آن که الگوی سه سطحی تحلیل و روایت، در کنار کنشگران دخیل داخلی و خارجی و سابقه رفتار دسته‌جمعی افراد، گروه‌ها، جماعات و کل جامعه که ستون فقرات جنبش‌های اجتماعی است، دستورالعملی است که باید مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی آن را نه به عنوان مطالعه‌ای موردی و مقطعی، بلکه به عنوان وظیفه‌ای مداوم مورد توجه قرار دهند و بدان به منزله پیش‌شرط‌های تدوین خط‌مشی‌های ملی بنگرند تا با هر رخداد، غافلگیر نشوند و منافع ملی را پاسداری کنند.

در مقاله حاضر، فرصت پیگیری تام و تمام مدل بالا، آن هم در مورد یکایک کشورهای عرب وجود ندارد. اصولاً در یک مقاله چنان بررسی عمیق و همه‌جانبه‌ای نیز ضروری نیست. اما در محدوده مقاله‌ای علمی و آگاهی‌بخش، ابتدا کلیاتی در باب جنبش‌های اجتماعی جدید طرح می‌شود. سپس به عللی اشاره می‌کنم که الگوهای حاکم بر مبارزات مردمی، از جمله الگوهای حاکم بر انقلاب در معنای کلی کلمه و به ویژه انقلاب‌های کارگری را از بنیاد دگرگون ساخته‌اند و در واقع بر تمامی انواع انقلاب‌های کارگری که در چارچوب مارکسیسم-لنینیسم به قرائت شوروی، چین و یا اعمار آن‌ها از یک سو و مارکسیسم اروپایی از سوی دیگر به راه می‌افتاد، حداقل برای مدتی، نقطه پایان نهادند. در خاتمه ضمن معرفی گذرای کشورهای عربی مورد نظر، به جنبش‌های اجتماعی هر یک نگاهی می‌افکنم و به مسائل و مشکلات فرا روی آن‌ها خواهد پرداخت.

جنبش‌های اجتماعی جدید

به راستی از پایان دهه ۱۹۷۰ میلادی به بعد و تا به امروز، رخدادهایی به وقوع پیوسته است که نه تنها در سالنامه حیات نوع انسان ماندنی نداشته، بلکه مرزهای متداول آثار تخیلی را نیز در نوردیده و از آن‌ها فرسنگ‌ها فراتر رفته است. نگارنده در کلاس‌های درس خود همواره اشاره می‌کند که اگر رخداد‌های مهم و نامهم و ریز و درشت، از آغاز زندگی انسان بر این کره خاک، یعنی از لحظه تولد انسان در این میهمان‌خانه میهمان‌کش، در یک کفه ترازو قرار داده شود و دستاوردهای ۳۰۰ سال گذشته تا پایان دهه ۱۹۷۰ میلادی، یعنی ۳۱ سال پیش، در کفه دیگر همان ترازو، کفه ۳۰۰ ساله

از مجموع ده‌ها روایت نسبی، در دنیای اندیشه و بین متفکران هر شاخه نوعی اجماع پدید می‌آید که هر لحظه امکان دارد با روایت دیگری جایگزین شود. ولی همین اجماع پویا و در حال شدن یا دگرگون‌شونده، امکان بحث و تحلیل را فراهم می‌آورد که بر بستری استوار از پارادایم نسبیّت، می‌روید.

بر اساس آنچه تاکنون مطرح شد، باید پرسید در مجموع جامعه تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبی و سوریه هر یک چگونه جامعه‌ای است؟ هر جامعه برآمده از چه مجموعه عوامل متکثر و کدام تجارب تاریخی است؟ ترکیب اقتصاد ملی، آرایش فضایی اقتصاد ملی، ساختار طبقاتی ناشی از پویای اقتصاد ملی و تحولات تاریخی آن ساختار طبقاتی، در حال حاضر چه ترکیب پویایی پدید آورده است؟ برای مثال جامعه مصر با جامعه مدنی قدرتمند و سالمندتر از اکثر کشورهای منطقه، از چه روی این همه سال سترون می‌نمود؟ تونس با آن همه ارتباط با اروپا، با جمعیتی تحصیلکرده، چرا به استبدادی متکی بر ارتشی نسبتاً ناتوان گردن نهاده بود؟ سپس باید پرسید هویت فرهنگی، ویژگی‌های شخصیت جمعی، فرایندهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هر کشوری دارای چه ویژگی‌هایی است؟ مثلاً وجود آن همه فلسطینی، چگونه جامعه‌ای برای سال‌ها ملت‌بند را در زیر لوای حکومتی که توسط آمریکا، انگلیس و اسرائیل اداره می‌شود، نسبتاً آرام نگاه داشته، تا جایی که حتی در شرایطی چنین ملت‌بند هنوز جنبش خود را کاملاً به سطح نیاورده است؟ آیا وجود فلسطینی‌ها خود عامل کندکننده نیست؟ در کنار چنین پرسش‌هایی ساختار سیاسی، گروه‌های حاکم، سرمایه اجتماعی حکومت، میزان و گستردگی انتخابی بودن مقامات و مشاغل نیز باید مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد تا آرایش قوای هر جامعه و توان عملیاتی مأموران حکومتی معلوم شود.

علاوه بر این‌ها، میزان نفوذ تکنولوژی، به ویژه تکنولوژی ارتباطات و داده‌پردازی در جامعه و حد دسترسی به این تکنولوژی نیز اهمیتی وافر دارد، زیرا دنیای امروز دنیای پیچیده ارتباطات مجازی است که جنبش‌های اجتماعی را از بنیاد دگرگون ساخته؛ البته در رابطه با دنیای مجازی در راه، باید گفت اول عشق است و نباید شتاب کرد. بالأخره نیروهایی که اپوزیسیون هر کشور را پدید می‌آورند نیز باید ارزیابی شوند و یکایک گروه‌های دخیل در جنبش‌های اجتماعی غیرخوشونت‌گرا باید مورد بررسی قرار گیرند (موضوعات سطح میانه که به نهادها، سازمان‌ها، فرایندها، گروه‌بندی‌ها، روابط و شخصیت جمعی می‌پردازند). پس از بررسی جامع

از نظر کیفی و کمی دهها برابر از کفه دیگر سنگین تر است. همچنین چنانچه تمامی دستاوردهای بشری از آغاز تا پایان دهه ۱۹۷۰، یعنی پایان سال ۱۹۷۹ میلادی، در یک کفه ترازو قرار گیرد و دستاوردهای ۳۱ سال گذشته در کفه دیگر، دومی از نظر اهمیت و نویدبخشی آینده، هزاران بار مهم تر از تمامی تاریخ بشر تا ۳۱ سال پیش است. مقایسه مورد اشاره فاقد ذره‌ای اغراق است. درست است که پس از انقلاب صنعتی اول و دوم دستاوردهای بشری، شگفتی آور بوده‌اند، اما در سه دهه گذشته زمینه دگرگونی‌هایی فراهم شده که نقطه عطفی قطعی برای ورود به جهانی است از بنیاد متفاوت.

اجازه دهید تنها خلاصه‌ای بسیار گذرا از بحث‌های نگارنده در پانزده سال گذشته، یعنی از زمان نگارش مقاله دو قسمتی «نگاهی به تحولات پایان قرن بیستم» (ماهنامه سیاسی- اقتصادی اطلاعات شماره‌های) تقدیم شود تا دلایل پیدایش مفهوم بسیار مهم جنبش‌های اجتماعی جدید در علوم اجتماعی به طور کلی و به‌ویژه در جامعه‌شناسی روشن گردد. مفهوم جنبش‌های اجتماعی جدید مدیون مساعی جامعه‌شناس پراوازه فرانسوی، آلن تورن^۲ است که برای اولین بار این نامگذاری را انجام داد. برای درک تحولات پر دامنه‌ای که به پیدایش این مفهوم و مهم‌تر از نامگذاری، به پیدایش شکل جدیدی از مبارزات مردمی بدون خشونت انجامید، مثل همیشه باید به شاه‌بیت بخش مهمی از تغییرات دنیای مدرن، یعنی تغییرات نظام سرمایه‌داری رجوع کرد که چیزی نیست جز منطق درونی نظام یاد شده یا عامل بقای آن. این منطق درونی عبارت است از؛ «انباشت دم‌افزون سرمایه برای سرمایه‌گذاری مجدد، انباشت دوباره برای سرمایه‌گذاری جدید تا بی‌نهایت». یعنی سرمایه‌داری نظامی است متکی به انباشت سرمایه، سپس سرمایه‌گذاری سرمایه انباشت شده برای دستیابی به سرمایه + سود، مجدداً سرمایه‌گذاری سرمایه + سود برای سود بیشتر و سپس سرمایه‌گذاری مجدد تا هر آن‌گاه که زندگی انسانی تداوم دارد. نسلی می‌آید و نسلی می‌رود، تا پایان بشریت، تا هر زمان که ممکن باشد.

چنین منطقی به تناقضات بسیار مهم و نوینی جان بخشیده است. مهم‌ترین این تناقضات به دنیا آمدن پویاترین نظام شناخته شده بشری یعنی سرمایه‌داری از یک سو و بحران‌زا بودن این نظام دقیقاً به دلیل همان پویایی، از سوی دیگر است. درک این تناقض که زمینه‌ساز انواع تضادها از جمله تضاد سرمایه و طبیعت

است و کره زمین، این تنها خانه مشترک تمامی آدمیان را به مرز نابودی کشانده، کلید درک بخش اعظم رخدادهایی است از زمان انقلاب صنعتی تا به امروز اتفاق افتاده‌اند. در ادامه کوشش می‌شود مهم‌ترین مباحث ناشی از منطق درونی سرمایه‌داری یا انباشت بی‌پایان، هر چند به اشاره‌ای، مورد بحث قرار گیرند:

۱. انقلاب صنعتی ضرورتی مورد نیاز انباشت بی‌پایان است، زیرا به تولید انبوه می‌انجامد. با انقلاب صنعتی و تولید انبوه، زندگی انسانی در قالب مدرنیته غربی (صنعتی شدن، شهری شدن و دموکراسی سیاسی بر بنیادی عقلانی) از بنیاد دگرگون می‌شود، صدها اختراع و اکتشاف زندگی را ساده می‌کنند، بسیاری از بیماری‌ها را بهبود می‌بخشند، از رنج بشری می‌کاهند و بر جهل فایق می‌آیند، اما بحران مازاد تولید از راه می‌رسد (در انگلستان ۱۸۲۵ م) و مسابقه مصرف و تبدیل شدن انسان به انسان مصرفی یا انسان تک‌ساحتی آغاز می‌شود.

۲. بحران مازاد تولید، ضرورت گسترش نظام سرمایه‌داری را گوشزد می‌کند و همگان در می‌یابند گسترش سرمایه، کلیدواژه‌ای دیگر است. با گسترش سرمایه، نظام طبقاتی جدید تحت لوای مدرنیزاسیون به جوامعی که بعداً جهان سوم خوانده شده‌اند، سرایت می‌کند، اما این شباهت تنها به شباهتی ظاهری خلاصه می‌شود. آهنگ نابودی محیط زیست هم که نواخته شده، هر لحظه اوج بیشتری می‌گیرد. انسان تک‌ساحتی جهانی می‌شود.

۳. رشد خیره‌کننده سرمایه‌داری آلمان، آن هم در پرتو دستاوردهای فنی، نیاز به انباشت برای تداوم رشد، تقسیم و بازتقسیم بازارها را ضروری می‌سازد. اما سایر جوامع صنعتی به‌ویژه انگلستان تمایلی به تقسیم و بازتقسیم بازارها ندارند. جنگ‌های اول و دوم جهانی که به جنگ‌های بازتقسیم بازارها شهرت یافته‌اند، آغاز می‌شوند که فقط در دومی، بیش از چندین میلیون انسان کشته می‌شوند.

۴. با فروکش کردن جنگ، آمریکا که بیشترین نفع را از هر دو جنگ برده، آقای جهان می‌شود، سرمایه‌داری صنعتی نیز به سرمایه‌داری انحصاری بدل می‌گردد تا بحران‌هایی با ماهیتی متفاوت از راه برسند.

۵. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، یعنی دوران مبارزات رهایی‌بخش ملی، مبارزات کارگری و مبارزات ضد تبعیض، مبارزه برای حقوق رنگین‌پوستان و رهایی زنان بر ویرانه‌های جنگ آغاز می‌شود و گسترش می‌یابد و دستاوردهایی نیز با خود می‌آورد.

۶. پایان دهه ۱۹۷۰ بحث بحران‌های طولانی دوباره

مطرح می‌شود، بحران در شرایط از کارافتادن مکانیسم‌های متعارف بازار، یعنی وجود رکود و در عین حال تورم بیکاری رو به رشد و از همه این موارد بدتر، فقدان همیشگی شغل برای بیشتر تحصیلکرده‌ها.

۷. در واکنش به این بحران ماندگار و طولانی و در واکنش به ناکارایی سازوکارهای بازار، الگوی کشورهای تازه صنعتی شده (NICs)، یعنی الگویی که به صنعتی شدن کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ، سنگاپور و... منجر شد، به اجرا در می‌آید.

۸. با وجود معرفی لایه جدیدی با عنوان کشورهای تازه صنعتی شده، بحران فروکش نمی‌کند.

۹. سرمایه‌داری چاره کار را در جهانی‌سازی^۳ می‌بیند، آن هم جهانی‌سازی از دریچه اقتصاد یا جهانی‌سازی از بالا. اما جهانی‌سازی که به بازار یکپارچه جهانی (بازار مالی، بازار تولید، بازار اشتغال و...) جان خواهد بخشید، نیازمند حل دو مانع است: مانع سیاسی و مانع فنی. مانع سیاسی، وجود اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن است. مانع فنی نیز ضرورت ارتباط‌گیری با اقصا نقاط جهان، آن هم با فشار دکمه‌ای و دسترسی و ذخیره کردن اطلاعات در مقیاسی باورنکردنی است.

۱۰. با انقلاب الکترونیک و دستاورد عظیم آن، یعنی ارتباطات ماهواره‌ای و اختراع ریزپردازنده یا میکروپروسسورها، مانع فنی از میان برداشته می‌شود.

۱۱. با کمک عربستان سعودی از اواسط دهه ۱۹۷۰ م، قیمت نفت خام که بزرگ‌ترین منبع درآمد ارزی اتحاد جماهیر شوروی بود، رو به کاهش نهاد و به تدریج بحرانی جدی از راه رسید. از سوی دیگر، انقلاب الکترونیک و نتایج فنی باورنکردنی آن، از جمله پروژه جنگ ستارگان در کنار هوشمندی نسل جوان‌تر رهبران شوروی که رقابت با غرب، آن هم پس از انقلاب موفق الکترونیک را بیهوده و غیر ممکن یافتند، مانع سیاسی را نیز از میان برد و اردوگاه به اصطلاح سوسیالیستی از هم پاشید و سرمایه‌داری عملاً جهانی شد.

۱۲. از هم‌پاشی شوروی به جهان دو قطبی پایان بخشید. این امر در کنار خروج صنایع از کشورهای پیشرفته صنعتی به کشورهای جهان سوم و مهم‌تر از آن، خودکار شدن فرایند تولید، از نقش تاریخی طبقه کارگر به شدت کاست.

۱۳. با پایان گرفتن جهان دو قطبی، این پرسش اساسی مطرح شد که آیا برای جهان غرب حفظ دیکتاتورهای جهان سومی به هر قیمت، آن هم مثل زمانی که خطر پیشروی اتحاد جماهیر شوروی و جاذبه نظریه‌های رادیکال برابری طلبانه وجود داشت، هنوز الزامی است؟

یا به علت شکست الگوی اجتماعی دموکراتیک و پذیرش دموکراسی به شکل غربی‌اش، دیگر حفظ دیکتاتورهای جهان سومی بی‌مورد و پرهزینه است؟

تحولات یاد شده که سخت گذرا مرور شدند، سخن از جنبش‌های اجتماعی جدید به میان آوردند و آن‌ها را به فهرست انواع جنبش‌های اجتماعی افزودند. نگارنده در درسنامه‌های جنبش‌های اجتماعی شهری که در قالب هیجده مقاله به چاپ رسیده، ضمن مرور منابع عمده به فهرست یاد شده اشاره کرده است.

چنانچه انواع اعتراضات، بخشی از جنبش‌های اجتماعی تلقی شوند که بی‌تردید تلقی‌ای آکنده از تسامح خواهد بود، بشر همواره با نوعی جنبش اجتماعی روبرو بوده است که اشاره به تمامی جوانب آن مثنوی هفت من کاغذ خواهد شد. اما اگر به دنیای جدید نظری بیفکنیم، مشخص می‌شود شکل کلاسیک مبارزات دنیای مدرن، به ویژه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، مبارزات طبقه کارگر است. چنین مبارزاتی در کشورهای صنعتی اروپای غربی به نوعی قیام علیه استثمار طبقاتی به حساب می‌آید. تا نیمه اول قرن بیستم، دو جنگ جهانگیر، بحث مبارزات کارگری را به حاشیه راندند و بدون موضوع ساختند. با پایان جنگ دوم جهانی، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی به عنوان جنبش کشورهای جهان سوم در جستجوی استقلال از سایر مبارزات شاخص‌تر شدند. در همان دوران، به ویژه از دهه ۱۹۶۰ م به بعد، جنبش‌های هویت‌محور میدان‌دار شدند که سرآمد همه آن‌ها، جنبش‌های دانشجویی و جنبش حقوق مدنی سیاهان آمریکا بود.

دهه ۱۹۷۰ دوران جنبش‌های مسئله‌محور به شمار می‌رود؛ در کنار مبارزات دانشجویان و بخصوص زنان، باید از جنبش‌های حفاظت از محیط زیست، به ویژه جنبش سبز اروپای شمالی و غربی و آمریکای شمالی، جنبش‌های ضد بمب اتمی، جنبش‌های صلح‌خواهی و جنبش‌های هویت‌محور به ویژه قومی یاد کرد که از دهه ۱۹۹۰ شدت گرفتند و هنوز هم فعالند. جنبش‌های سبک زندگی که گاه با جنبش جوانان همپوشانی کامل پیدا می‌کند، جنبش‌های قومی-فرهنگی، جنبش‌های متفاوت بودن و پذیرش تفاوت، جنبش‌های مردم‌سالاری، جنبش‌های مصرف جمعی به ویژه جنبش‌های تهیدستان شهری برای حفظ اجتماعات اسکان غیررسمی یا مسکن خودساخته غیررسمی، جنبش‌های حق انتخاب و جنبش‌های ضد کنار گذاشتن^۵ از جنبش‌های روز جهان به حساب می‌آیند که اغلب تحت عنوان جنبش‌های اجتماعی

جدید معرفی می‌شوند. این نوع جنبش‌ها، جنبش‌هایی اعتراضی و در طلب باز کردن فضای زیستن و ایجاد فضاهای جدید تنفس‌اند.

تنوع جنبش‌های اجتماعی جدید به گونه‌ای گریزناپذیر نوعی اغتشاش مفهومی و نظری را سبب شده است. این اغتشاش با طرح جنبش‌های اجتماعی جهان سوم از جمله دنیای عرب، دو چندان می‌گردد. دلیل این امر آن است که جنبش‌های اجتماعی جدید هر یک به نوعی سعی در نشان دادن بحران مشروعیت دنیای کنونی و افسانه‌زدایی از قدرت دارند. این اغتشاش، ضرورت بازاندیشی مفهومی و نظری را مطرح ساخته است؛ در این راستا طبقه‌بندی جنبش‌ها نخستین گام در جهت بازاندیشی محسوب می‌شود. برای مثال آرکوهن^۶ از چهار نوع جنبش اجتماعی یاد کرده است که عبارتند از: ۱. دگرگون‌ساز^۷، ۲. اصلاح‌گرا^۸، ۳. رهایی‌بخش^۹ و بالأخره ۴. جنبش‌های بدیل یا آلترناتیو. جنبش‌های نوع اول به دنبال دگرگونی ساختاری‌اند. جنبش‌های اصلاحی همان گونه که از نامشان پیداست، دگرگونی‌های بخشی یا موردی و ملایم‌تری را طلب می‌کنند، جنبش‌های رهایی‌بخش ایجاد تحولی بنیادین در افراد به‌ویژه در اندیشه و رفتار را دنبال می‌کنند و بالأخره چهارمین نوع جنبش‌های اجتماعی جدید به دنبال ارائه بدیلی برای ارزش‌های فرهنگی ساییده شده، ارائه سبک‌های نامتعارف یا ایجاد سبک زندگی نوین طی طریق می‌کنند.

با نگاهی به آنچه ارائه شد، مشخص می‌شود جنبش‌های اجتماعی، چه جدید و چه کلاسیک، در اولین گام نوعی رفتار دسته‌جمعی به حساب می‌آیند که یا طالب ایجاد نوعی دگرگونی‌اند و یا آرزومند جلوگیری از یک دگرگونی محتوم، ره می‌سپزند. نکته مهم آن است که چه در جهت ایجاد دگرگونی یا جلوگیری از یک دگرگونی، جنبش‌های اجتماعی ویژگی‌هایی متفاوت از فرایند کلاسیک مبارزه سیاسی دارند، به همین دلیل هم جنبه اجتماعی آن‌ها مورد تأکید قرار می‌گیرد، به‌ویژه آن نوع جنبش‌های اجتماعی که درون‌سیستمی یا غیرساختار شکن هستند. به علاوه، بسیاری از جنبش‌های اجتماعی جدید چه درون‌سیستمی باشند یا نباشند، ضد خشونت‌گرا تلقی می‌شوند. اهمیت جنبه‌های اجتماعی جنبش‌های مورد بحث از غیر سلسله‌مراتبی بودن، رهبری غیر مرسوم و فرایند شکل‌گیری خودمدیریتی نیز نشأت گرفته است. معمولاً جنبش‌های اجتماعی را عمل هدفمند همراه با آگاهی، نوعی ما-محوری با هویت مشخص معرفی کرده‌اند.

مهم‌تر آن که جنبش‌های اجتماعی وقایعی ناگهانی نیستند. به این دلیل آن‌ها را فرایندمحور خوانده‌اند. بیل مویر^{۱۰} معتقد است جنبش‌های اجتماعی موفق باید هشت مرحله را پشت سر گذارند. نکته مهم در الگوی مویر نه تنها بحث از برنامه‌ریزی و اقدامات آغازین برای راه‌اندازی جنبش است، بلکه به نکته‌ای بسیار مهم در حیات هر جنبش اشاره دارد و آن احساس فقدان قدرت و شکست است، حسی که همواره و در مراحل از زمان گریبان اعضای جنبش را می‌گیرد. به همین دلیل الگوی هشت مرحله‌ای، راهبردی عملی و دستورالعمل برنامه‌ریزی کنش یا عمل جنبشی است. در هر مرحله، وضعیت کنشگران شامل اعضای جنبش، رهبری جنبش، هیأت حاکمه، صاحبان قدرت و مردم عادی توصیف شده‌اند و اهداف جنبش در رابطه با هر مرحله مورد بحث قرار گرفته است. این مراحل به شرح زیر هستند:

مرحله اول: زمان‌های به ظاهر طبیعی؛ شرایط عادی است. در این مرحله به نظر می‌رسد معضل اجتماعی، بحرانی مشکل‌آفرین و متشکل‌ساز وجود دارد، اما گذشت زمان عادی و طبیعی به نظر می‌رسد. دلیل این امر آن است که به دلایل گوناگون هنوز توجه عمومی به معضل یا معضلات اجتماعی حاد و بحرانی جلب نشده و تنها اقلیتی، به‌ویژه متفکران، احساس ناراحتی می‌کنند و نگران آینده هستند. در این مرحله جنبش اعتراضی نامتشکل خواست خود را از مفرها یا کانال‌های رسمی مطرح می‌سازد. به بیان دیگر، دستورالعمل اجتماعی-سیاسی^{۱۱} به دلایل مختلف شکلی واضح به خود نگرفته و تنها ۲۰ تا ۲۵ درصد جامعه از دگرگونی حمایت می‌کنند. در نتیجه هدف جنبش در این مرحله سازمان‌سازی غیررسمی و غیر سلسله‌مراتبی، تعریف نگاه دوربرد و معین کردن راهبرد برای جنبش است، اما به شیوه‌ای غیرمتعارف. منظور آن است که هیچ چیز با گرد هم آمدن و بحث و سازمان و تشکیلات و دبیرخانه و... پیش نمی‌رود، بلکه تمامی مباحث مطروحه ضمنی، تلویحی، تدریجی و خودمدیریتی است. هدف دیگر، مستندسازی معضلات است و تأکید بر نقش صاحبان قدرت.

مرحله دوم: این مرحله به مرحله تنش دم‌افزون معروف شده است. در این مرحله معضل اجتماعی کم‌کم توجه افراد را جلب می‌کند و در عین حال، راه‌حل‌های رسمی سازمان‌های مسئول با راه‌حل‌های صاحبان قدرت مرتبط با مسئله، ناکارا به نظر می‌رسد. در این مرحله، شکست راه‌های رسمی در جامعه طرح می‌شود و به

تدریج گروه‌های غیرمتشکل مخالفت‌های خود را مطرح می‌کنند و به طور همزمان به بررسی اوضاع و آگاه‌سازی روی می‌آورند. موج مخالفت‌های خودجوش هر لحظه جدی‌تر و قوی‌تر می‌شود. در این مرحله جنبش هنوز از سیستم رسمی و کانال‌های رسمی استفاده می‌کند، ولی می‌کوشد نشان دهد خود سیستم ناقض ارزش‌هاست. در عین حال صاحبان قدرت نیز می‌کوشند از تبدیل شدن معضل به دستورالعملی^{۱۲} اجتماعی جلوگیری کنند و قدرت خود را دست‌نخورده حفظ نمایند. در این مرحله، مهم‌ترین موضوع، عدم هزینه‌دهی قدرتمندترین فرد یا گروه است. هزینه‌ها باید از جیب افراد رده‌های پایین‌تر پرداخت شوند. اشتباه محض آن است که قدرتمندترین فرد یا گروه به طور مستقیم و رأساً به میدان آید. عامه مردم هنوز آگاه نیستند، ولی افراد درگیر به سمت ۲۵ تا ۳۵ درصد رو به افزایش هستند. هدف جنبش یا مبارزه نیز هنوز اثبات ناتوانی راه‌حل رسمی برای معضلات و مستند کردن آن است.

مرحله سوم: این مرحله را مرحله عمل آمدن، رسیده شدن شرایط و قوام اولیه می‌گویند. در این مرحله عامه مردم کم‌کم معضل اصلی را شناسایی می‌کنند. مهم‌ترین عامل آگاه شدن توده مردم، افزایش شمار صدمه‌دیدگان یا قربانیان معضل است. مثلاً اگر اعتیاد را معضل مادر بدانیم، افزایش شدید معتادان و توزیع کنندگان و واردکنندگان، عامل جلب توجه همگانی محسوب می‌شود. در این مرحله سازمان‌های عدالت‌محور، عقیده‌محور، مذهبی، مردمی و مردم‌دوست، حمایت خود را از مبارزه برای حل معضل اعلام می‌کنند یا در سکوت، حمایت عملی نشان می‌دهند. نارضایتی رو به افزایش می‌نهد و اعتراض خودجوش مشهود می‌گردد. درصدی از مردم برای دادن هزینه آماده می‌شوند. همین گروه، خط مقدم جنبش را پدید می‌آورند. در عین حال وقایع برهم زنده نظم، شدت می‌گیرند، آن هم رخدادهایی که وجود معضل و مشکل را به چهره‌های خاص یا به سازمان‌هایی مشخص ربط می‌دهند. در این مرحله، علاوه بر آن که شرایط رو به بدتر شدن می‌رود، احساس بدتر شدن به صورت جدی‌تر و عمیق‌تر به سمت پذیرش عمومی حرکت می‌کند و قوی‌تر می‌شود. برای مثال، طبیعی است که تمامی جوامع با درجاتی از شدت و ضعف از فساد اداری هم رنج می‌برند. حال اگر کمبود دارو هم وجود داشته باشد و چند چهرهٔ موجه به طور ناگهانی فوت شوند، مرگ آنان با کمبود دارو و فساد اداری گره می‌خورد و به موضوعی فراگیر و مشروعیت‌سوز تبدیل می‌شود.

اهداف جنبش در این مرحله، آماده کردن مردم برای حرکات اعتراضی خودجوش، جنبش‌های اجتماعی مرتبط اما متفاوت و کنش‌های بدون خشونت است.

مرحلهٔ چهارم: در این مرحله معمولاً اتفاقی جرقه‌زن یا اصطلاحاً رخدادی کشنده ماشه، به نفع جنبش به وقوع می‌پیوندد، تا از جا کردن^{۱۳} جنبش رخ دهد و در واقع به صورتی عینی و مشهود ظاهر شود. این رخداد جرقه‌زن معضل اصلی را به شکلی مطرح می‌کند که دیگر هیچ کس در وجود آن تردیدی به خود راه نمی‌دهد. جالب آن که در بسیاری از موردپژوهی‌ها، از جملهٔ دو موردپژوهی نگارنده در خارج از ایران، مشخص شده است که مخالفان جنبش نیز در خلوت خود به وجود معضل اصلی اذعان می‌کنند، ولی سیستم را تنها کنشگر قادر به حل آن می‌دانند. در این مرحله و بر پایهٔ سه مرحلهٔ قبل، کنش‌های دراماتیک اما بدون خشونت رخ می‌دهد و مبارزه برای آگاه‌سازی همگانی حرکت خود را آغاز می‌کند. در این مرحله اقدامات انجام شده نشان می‌دهند وجود معضل، جدی شدن مشکل و عمق و همه‌گیری آن ارزش‌های بنیادین جامعه و سیستم را بی‌اعتبار می‌کند و زیر پا می‌گذارد، اما هیچ اتفاقی که این فرایند منفی را متوقف سازد، به وقوع نمی‌پیوندد. افراد مسئول نیز به دلیل منافع شخصی اقدامی نمی‌کنند یا دیگر قادر به انجام عملی نیستند. سرمایهٔ اجتماعی سیستم نیز با سرعتی فزاینده شروع به کاهش می‌کند. چنانچه در ادامه مطرح خواهد شد، این پرسش مهم قابل طرح است که چرا در کشورهای طرفدار غرب، محققان و سازمان‌های غربی همواره از وقوع جنبش‌های اجتماعی غافلگیر می‌شوند، در حالی که صدها محقق با در اختیار داشتن داده‌های پایه‌ای، از مدت‌ها قبل امکان مطالعه شرایط را داشته‌اند، چه چیزی به بی‌عملی و ناتوانی آن‌ها در پیش‌بینی منجر می‌شود؟

به هر تقدیر، در مرحلهٔ چهارم مسائل و معضلات رشد می‌کنند و مبارزهٔ عمومی را به دستورالعمل و خواست همگانی تبدیل می‌کنند. درصد بزرگی از مردم، صدایی واحد پیدا می‌کنند، الگوی رفتاری آنان به طور غیررسمی و غیرمستقیم یکسان می‌شود، جنبش به عرصهٔ عمومی می‌آید و عمل مشترک خود را آغاز می‌کند که واکنشی است به رخداد جرقه‌زننده یا چکاننده ماشه. در این مرحله خودمدیریتی جنبش به تدریج به سازمانی غیررسمی، غیرسلسله‌مراتبی و در دنیای مجازی و دنیای واقعی، به سازمانی شبکه‌ای تبدیل می‌شود. خطر اصلی در مرحلهٔ چهارم، تخمین پیروزی ساده و سریع از یک سو و حذف وحدت درونی جنبش است، زیرا در این

مرحله قدرت حاکمه سعی در سازمان‌سازی، رهبرسازی و واقعه‌سازی‌های موازی و دروغین دارد، پیدایش ده‌ها نام سازمانی با تأکید بر مردمی بودن، انقلابی بودن، ملی‌گرایی افراطی بودن، تقید شدید به تعالیم مذهبی و انسان و خلق خواه در مصر یا تقویت تعلقات قبیله‌ای در یمن و لیبی، تنها از این زاویه و بر اساس این تمایل قابل درک و تحلیل است. در این مرحله نیز مفت‌خوران، تازه‌واردان و مجانی‌سواری‌خواهان به صفوف جنبش می‌پیوندند که از قضا و به شکلی قانونمند، در همه جا و در تمامی اعتراض‌ها پر سروصدا و به شدت افراطی و مایل به حرکت به سوی خشونت هستند و بدون توجه به توان جنبش اقدام‌های شدید و افراطی را تشویق و سایرین را به سازش‌کاری، بی‌عملی و ناتوانی متهم می‌کنند. در منابع و متون کلاسیک مبارزات گروه‌های انسانی، بدین افراد بسیار خطرناک که وظیفه‌ای جز به شکست‌کشاندن مبارزات اصیل و مردمی ندارند، شیپورهای آشوب نام داده‌اند. این مفت‌خوران ضمناً نیامده به کمتر از رهبری جنبش‌ها رضایت نمی‌دهند. گاه چنین افرادی برای جنبش‌ها ساخته می‌شوند، ولی گاهی نیز با توهم خویش یا با اعتقاد به مبارزه مدنی به میدان می‌آیند و خائن نیز نیستند. شاید مردمی‌ترین مثال از این گروه افراد، البرادعی در مصر باشد که تاکنون مدارک مستندی در زمینه فرستادن آگاهانه او به مصر یا وابستگی او منتشر نشده است.

مفت‌خوران ساخته و پرداخته‌ای که آگاهانه و با برنامه به میدان فرستاده می‌شوند، راهکارهای بی‌آبرو کردن اعضای جنبش، به ویژه افرادی را که به شکلی غیر رسمی و تدریجی مورد احترام و اقبال عمومی قرار گرفته‌اند، در دستور کار خود دارند، جلوگیری از تبدیل مبارزه با معضل به خواست عمومی نیز در این برنامه قرار دارد. از سوی دیگر، در این مرحله هر چه می‌کوشند از جنبش مشروعیت‌زدایی کنند، در مقابل، مشروع‌سازی جنبش نیز خود به هدف جنبش تبدیل می‌شود.

مرحله پنجم: بحران هویت جنبش اجتماعی، حس شکست و فقدان قدرت؛ همان‌گونه که گفته شد، خطر عمده‌ای که در مرحله چهارم جدی می‌شود، احساس پیروزی سریع و قدرت بی‌انتهای غیرواقع‌بینانه جنبش است. با واکنش قدرت حاکم، جنبش‌های بدون خشونت مجبور به عقب‌نشینی موقتی یا اصطلاحاً تاکتیکی می‌شوند تا جنبش مخصوصاً بر اثر احساسات پاک جوانان واکنشی نشوده به خشونت تمایل پیدا نکند. در این شرایط، عدم درک قدرت حاکم می‌تواند بسیار خطرناک و دارای عواقبی جبران‌ناپذیر، از جمله

زیرزمینی‌سازی و مسلحانه‌سازی جنبش باشد (سوریه مناسب‌ترین الگو برای حرکت در این مسیر است)، زیرا کنترل جنبشی که در مجموع، خودمدیریتی بر آن حاکم است و فاقد سلسله‌مراتب رسمی است، مشکل‌ترین بحث جنبش اجتماعی است. صاحبان قدرت، بویژه اگر فاقد حداقل آگاهی باشند و خواهان شکست جنبش با حداکثر کاربرد زور عربان و با استفاده از هر وسیله‌ای باشند و هیچ حد و مرزی را به رسمیت نشناسند، می‌توانند در کوتاه‌مدت موفق به نظر رسند، ولی زمینه را برای آشوبی خطرناک و غیر قابل مهار آماده می‌سازند. عربستان سعودی که تحلیلی متفاوت طلب می‌کند، در این رابطه بهترین مثال خواهد بود؛ کشوری که مدتی است باد می‌کارد و بدون تردید در میان‌مدت، طوفانی باور نکردنی درو خواهد کرد؛ عربستان مورد بی‌مانندی در مطالعات علمی جنبش‌های اجتماعی است، چون با سد کردن کامل بیان اعتراض‌ها، به سمت شکل‌گیری سلول‌های افراطی پیش می‌رود. در حال حاضر عربستان در شرایط فراروی مردم - گرچه به تأنی از تمایزات قومی و مذهبی است. شکل‌گیری وحدتی اعتراضی در دستور جنبش‌های خودجوش عربستان قرار دارد. با شکل‌گیری وحدت موردی، مهم‌ترین و تنها تاکتیک دولت در بهره‌برداری از تمایزات شیعه و سنی بی‌معنا و بی‌اثر خواهد شد. ضمناً عربستان تناقض اساسی راهبرد تأیید تاکتیکی ایالات متحده از جنبش‌های مردمی و عملی‌سازی نقشه خاورمیانه بزرگ نیز خواهد بود.

در مرحله پنجم به طور معمول همچنین نوعی احساس یأس و بدبینی در فضا پراکنده می‌شود و گریبان بسیاری از اعضای جنبش را می‌گیرد خیلی زود هم به احساس شکست و فقدان قدرت تبدیل می‌شود. این احساس که در تونس به شکل حداقلی شکل گرفت، با سزارین جنبش فوراً محو شد تا در آینده به شکلی گسترده و خنثی‌ساز جنبش‌های اجتماعی باز گردد. اما چنانچه جنبش اجتماعی، آگاهی تشدیدشونده ناشی از پیروزی مقطعی را حفظ کند و گسترش دهد و مهم‌تر آن‌که خواست‌های خود را قدرتمندتر از گذشته پیگیری نماید و از همه حیاتی‌تر، به عدم تمرکز واقعی، یعنی انتقال قدرت از نهادهای حکومتی به نهادهای انتخابی و معرف مردمی مقتدر و توانمند شده محلی، همراه با نظارت دائمی مردمی کاملاً تعریف شده همراه با شفافیت حداکثری همت بگمارد، آثار منفی سزارین جنبش از میان می‌رود و جنبش با عمق و گستردگی جدی خود نهادینه می‌شود و یأس مورد بحث، هرگز باز

نخواهد گشت. یأس مورد اشاره که در مصر به شکلی ضعیف شکل گرفته بود، به‌ویژه در روز پیش از خروج حسنی مبارک از قدرت، گسترده‌گی مشهود یافت، ولی سابقه طولانی مبارزات مدنی در مصر، یأس را پس زد و با حضور گسترده‌تر و زیر پا گذاری حکومت نظامی توسط مردم شکست خورد و جنبش به سوی پیروزی مهم، اما مقطعی ره سپرد. این یأس مرحله پنجم در بحرین به حداکثر خود رسید، اما با اشتباه هیأت حاکمه و دخالت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، جنبش خاموش نشد تا در آینده‌ای نه چندان دور، با شدتی باورنکردنی به صحنه مبارزه بازگردد. کلید موفقیت جنبش اجتماعی بغض‌آلود و قدرتمند بحرین در جذب طبقه متوسط بحرین به سمت خواستی واقعی و سراسری است که از تقسیم‌بندی‌های قومی و مذهبی فراتر می‌رود. بحث «آینده مشترک فرزندانمان در نبود نظامی عادلانه» می‌تواند مرزهای یاد شده را درنوردد و خواستی سراسری پدید آورد که اقلیت را نیز جذب کند و شعارها و اتهامات هیأت حاکمه را منتفی و آن را خلع سلاح نماید.

در لیبی نوعی دیالکتیک یأس و امید حاکم شد که ناگزیر به طولانی شدن مبارزه می‌انجامد و زمینه رویارویی گروه‌های قبیله‌ای را تقویت می‌کند. ولی در یمن تداوم مبارزه سبب فرا رفتن از مرحله پنجم شده است که در صفحات آتی به شکلی گذرا تشریح خواهد شد.

اتفاقاً حرکات جنبش‌های اجتماعی خشونت‌ستیز جهان عرب، حاوی درس‌هایی بی‌مانند در جنبش‌های اجتماعی است، زیرا جنبش‌های اجتماعی معمولاً در کشورهایی با نهادهای شبه‌دموکراتیک و دموکراتیک شکل می‌گیرند و نه در چارچوب زورمداری، آن چنان که اکنون در دنیای عرب مشاهده می‌شود. همین امر زمینه انجام مطالعات مقایسه‌ای بی‌مانندی را فراهم آورده است و می‌تواند برای سیاست‌سازان و استراتژیست‌ها و برنامه‌ریزان عرصه‌های دگرگونی و تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، بسیار درس‌آموز باشد. بررسی شرایط خاورمیانه و شمال آفریقا و تجزیه و تحلیل درست و علمی جنبش‌های اجتماعی و به طور کلی دگرگونی‌ها و گذارهای جامعه‌ای این منطقه، با برطرف کردن یکی از مهم‌ترین کاستی‌های واقعاً نابودگر تحقیقات و تحلیل‌های علمی، یعنی غرب‌محوری و نادیده‌گیری و هیچ‌انگاری غیرغربی‌ها، راه‌های نوینی در تحلیل علمی می‌گشاید. یعنی غلبه بر تورش یا طرفیت غلیظ غیرعلمی که بر بخش مهمی

از پژوهش‌ها سایه افکنده است و برای سه سده، یعنی از زمان رواج سیاحت و سفرنامه‌نویسی تا تولد تدریجی علوم مختلف انسانی، از جمله جامعه‌شناسی که بنا به ماهیتش در تمامی نقاط جهان در خطر سوگیری‌های ناروایند به انواع کژراهه‌ها و تحلیل‌های نادرست کشیده شده است.

خلاصه آن‌که در مرحله پنجم از مراحل هشتگانه جنبش‌های اجتماعی، با فراگیری احساس شکست و فقدان قدرت، حس پایان یافتن جنبش، آن هم بدون دستاوردی از راه می‌رسد. جنبش در راه‌های نشان دادن نارضایتی و اعتراض، با تعداد کمتر و کمتری ظاهر می‌گردد، پوشش رسانه‌ای ناچیزتر می‌شود. شبکه‌های مجازی از شور و نشاط اولیه می‌افتند. بسیاری دستگیر و روانه زندان می‌شوند. اهداف درازمدت دور از دسترس به نظر می‌رسند و از همه بدتر، مسابقه مقصریابی و گناه به گردن این و آن انداختن شروع می‌شود. خطر اصلی در این شرایط، بالا آمدن شورشیان منفی‌نگر و علاقه‌مندان به خشونت است که چنانچه در کنار شهروندان فعال ولی زودباور قرار گیرند، ترکیبی بسیار خطرناک را می‌سازند. نکته جالب در مرحله پنجم آن است که صاحبان قدرت رسمی نیز پایان جنبش، وابستگی رهبران و وجود ستون پنجم را مورد تأکید قرار می‌دهند و از طریق نفوذی‌های خود در درون جنبش، رهبرسازی و بی‌آبرو کردن رهبران مورد اجماع سازمان و شبکه‌های غیررسمی را دنبال می‌کنند. در مصر، لیبی، یمن و حتی در بحرین الگوهای واکنش حکومت کاملاً یکسان است و حتی از زبان مشترک و واژه‌های یکسان استفاده می‌کند. در این مرحله، سه حالت احتمال وقوع دارد. نخست جنبش از هم بپاشد و حداقل در کوتاه‌مدت نابود شود (تحلیل شرایط بحرین از این نظر جالب است، گرچه نگارنده از هم‌پاشی جنبش بحرین را به دلایلی که خواهد آمد، غیرمحمتمل می‌داند). حالت دوم تبدیل شدن جنبش اجتماعی به نوعی خرده‌فرهنگ محفلی^{۱۴} است و حالت سوم که معمولاً در جنبش‌های اصیل مردمی رخ می‌دهد، غلبه بر احساس فقدان قدرت و شکست و شکل‌گیری نوعی واقع‌بینی است که جنبش را به مرحله تعیین‌کننده ششم وارد می‌سازد. رخدادی مهم پس از مدتی سکوت ظاهری که نشان از زنده بودن جنبش دارد، گذار به مرحله ششم را در بسیاری از جنبش‌های مطالعه شده تضمین کرده است.

در مرحله پنجم جنبش باید پیروزی‌های مقطعی را واقع‌بینانه، ارزیابی کند و علل عقب‌نشینی و شکست

را تشریح نماید. کلید مسئله صداقت افراد خط مقدم جنبش و حفظ وحدت درونی با وجود شرایط ناگوار است. اگر توده مردم نیز منظور شورشگران را بفهمند و فاصله خود را با آنان حفظ کنند، گذار به مرحله ششم تسریع و تضمین می‌شود. نقش غرب در مورد تونس و مصر، یاری‌رساندن به رهبران برای پذیرش خروج از سیستم و کمک به بدنه قدرت حاکمه برای عملیاتی کردن چنین خروجی بود که اگر واقع‌بینانه ارزیابی شود، بسیار تعیین‌کننده و در مواردی حیاتی است. با خروج بن‌علی و مبارک، هدف هیأت حاکمه تونس و مصر به پیروزی مقطعی رساندن جنبش در مرحله پنجم و توقف آن بوده است، امری که تاکنون به طور قطعی با موفقیت همراه نبوده.

مرحله ششم: جذب نظر اکثریت. با گذار به مرحله ششم، جنبش اجتماعی صاحب مرزبندی‌های مشخص، خودمدیریتی کارا و جذب حداکثری می‌شود. از این رو، راه‌های درگیر شدن اکثریت شهروندان و نهادها از منظری گسترده مشخص می‌شود. مسئله مادر یا کلیدی، کم‌کم مورد توافق قرار می‌گیرد و شعارهای پراکنده به سمت مسئله مادر که انتخاب آن تا حدود زیادی به واکنش هیأت حاکمه وابسته است، تغییر جهت می‌دهد. معمولاً اشتباهات هیأت‌های حاکمه و غلبه نگاه صد به هیچ، سبب رادیکال شدن سریع شعارها می‌شود که در تجربه کشورهای عربی به وضوح دیده شد. در تونس و مصر سرعت تغییر خواست‌ها در اثر واکنش نادرست هیأت حاکمه، با یک پیروزی سریع سزارین‌گونه همراه بود. این امر در صورت فراگیری بیشتر احتمالاً در سوریه نیز رخ خواهد داد، زیرا با شدت عمل دولت سوریه راه‌های آشتی‌جویانه بسیاری مسدود شده است. در مرحله ششم هزینه هیأت حاکمه برای حفظ خود بسیار سنگین می‌شود. معمولاً اشتباه مهلک حکومت در مرحله ششم، هزینه کردن از موجه‌ترین چهره حکومتی یا وابسته به حکومت از یک سو و حذف چهره‌های حاشیه‌ای جنبش از سوی دیگر است. چنین اشتباهی خواست جنبش را یک‌شبه صدها درجه رادیکال‌تر می‌سازد که دیگر امکان پذیرش از سوی هیأت حاکمه را ندارد. در نتیجه رویارویی قطعی می‌گردد و ناچار تا فرجام ادامه می‌یابد. به همین دلیل ریزش‌های دامنه‌داری شروع می‌شود (استعفای مسئول دستگاه امنیتی سابق لیبی، استعفای سفیر مصر در سازمان ملل و...). خطر واقعی آن است که هیأت حاکمه تبلیغات طبیعی خود علیه جنبش را واقعی تصور کند و در دامی که خود پهن کرده است، در غلطد و از ارزیابی

توان واقعی جنبش در درازمدت و قدرت نابودسازی سرمایه اجتماعی حکومت غافل شود، بخصوص که با ورود به مرحله ششم، جنبش آماده جذب اکثریت مؤثر جامعه می‌شود و از اعتراض در شرایط بحرانی به مبارزه‌ای درازمدت با واقع‌بینی وارد می‌گردد. در این حالت با اشتباهات حکومت، جنبش ابتدا در ذهن گروه‌های مرجع و سپس در ذهن اکثریت، به بدیل حکومت تبدیل می‌شود. با تبدیل شدن جنبش به بدیل حکومت، ده‌ها جنبش کوچک با اهداف مبارزه‌ای متعدد به جنبش می‌پیوندند. خشونت‌های کور نیز که با هدف بدنامی جنبش و به امید غلبه بر آن، صورت می‌گیرند، شرایط را بسیار بغرنج ساخته، راه برون‌رفتی باقی نمی‌گذارند. در پایان این مرحله، هیأت حاکمه در اثر فشار عمومی آماده تجزیه شدن می‌گردد. عامه مردم در حالتی ۷۰-۶۰ درصدی به جنبش می‌پیوندند. در این مرحله مهم‌ترین خطر برای جنبش، کمانه کردن خود جنبش اجتماعی است.

مرحله هفتم: تبدیل شدن موفقیت‌آمیز جنبش به آلترناتیو قدرت حاکم (دقیقاً با خروج زود هنگام بن‌علی و حسنی مبارک، تلاش برای عدم ورود جنبش‌های اجتماعی مصر و تونس بدین مرحله عملیاتی شد). در این مرحله هزینه عضویت در جنبش به حداقل می‌رسد، زیرا جنبش به قدرتی قابل ملاحظه تبدیل شده است (چندین ماه قبل از فراگیری جنبش، حسنی مبارک در شرایط دستکاری در انتخابات هرگز متوجه نشد که در یک انتخابات سالم، او وارد دیالوگی درازمدت با نمایندگان مردم، آن هم با واسطه‌گری نمایندگان حکومتی حاضر در مجلس می‌شد و وقتی گران بها به کف می‌آورد. ولی با تأکید بر سناریوی صد به هیچ، چند ماه بعد برای ابد با قدرت خداحافظی کرد). در این مرحله دو حالت رخ می‌دهد؛ در حالت اول با خروج یا سقوط بالاترین مقام، هیأت حاکمه فرو می‌پاشد، جنبش وارد مرحله انقلابی سیاسی-اجتماعی می‌شود و اشکال مختلفی از قدرت توده‌ای، به شکل کمیته‌های مردمی محلی یا چیزی مشابه آن، شکل می‌گیرد و ماشین حکومت به طور موقت توسط مردم اشغال می‌شود تا شکلی از حکومت گذار سازمان یابد. در حالت دوم، با خروج برنامه‌ریزی شده بالاترین مقام که شدیدترین خشم عمومی در مرحله چهارم و پنجم متوجه او شده است، ساختار حکومت همچنان پابرجاست. اساساً خروج برنامه‌ریزی شده مهم‌ترین فرد، به امید حفظ ساختار حکومتی انجام می‌شود که نگارنده از آن تحت عنوان سزارین یاد کرده است. در

این حالت نقد حکومت در کوچه و بازار، امری رایج و پایان‌ناپذیر است. شایعات منفی بسیاری بدون حد و مرز به راه می‌افتد تا سرمایه اجتماعی حکومت را خرج کند و به انتها برساند. در این مرحله حکومت به فکر انجام اصلاحاتی نمایشی و محدود می‌افتد. توجه به سخنرانی حسنی مبارک و تأکید بر قدرت بلامنزاع خود، درست در شبی که فردای آن روز از قدرت خلع شد، از هر حیث جالب و آموزنده است. در این مرحله جنبش اجتماعی هر روز یکی از خواست‌های خود را محقق می‌سازد و هیأت حاکمه مجبور می‌شود هر روز برای حفظ خط‌مشی خود، هزینه‌ای سنگین‌تر بپردازد. مورد سوریه و لیبی از این منظر، با وجود تفاوت‌هایشان بسیار جالب است. وقایع، زنجیره‌وار برای چکاندن آخرین بار ماشه، یکی پس از دیگری رخ می‌دهند. در شرایط سر درگمی، اقدامات هیأت حاکمه رخدادهای منفی را به شدت تقویت می‌کند. هیأت حاکمه چند تکه شده، نیروهای سرکوب نیز تجزیه می‌شوند و بخشی برای تظہیر خود علیه حکومت وارد عمل می‌گردند. در این مرحله اهداف جنبش به سازماندهی ساختار حکومت پس از اعلام موفقیت تبدیل می‌شود. عامه مردم نیز با احساس پیروزی مقطعی، شروع به جشن و پایکوبی می‌کنند. گذار پارادایمی، حال با شدت یا ضعف، اعلام و عملی می‌شود. افراد معمولی مقتدر می‌شوند و ماشین حکومتی را اشغال می‌کنند تا سازمانی جدید خلق نمایند.

مرحله هشتم: مبارزه پایان نمی‌گیرد. چنانکه در صفحات آتی اشاره خواهد شد، خروج بسیار زود هنگام بن‌علی در تونس و کمی با تأخیر، خروج حسنی مبارک از قدرت، در واقع قربانی دادن برای حفظ کلیت نظام حاکم بر تونس و مصر بود. این دقیقاً چیزی است که جنبش‌های اجتماعی مردمی باید از آن پرهیز کنند، زیرا مبارزه برای خلق جامعه‌ای انسانی و آزاد، معتدل و به بلوغ رسیده، امری بی‌زمان و مکان است و هرگز در هیچ شرایطی نباید قطع شود. تداوم جنبش‌های اجتماعی بدون رسمی شدن آن‌ها، تضمین سلامت سیستم جدیدی است که باید خلق شود. پس باید آحاد مردم از دستاوردهای به کف آمده پاسداری کنند و پیوسته هوشیار و آماده باقی بمانند. در واقع پس از ساختن بنای جدید، باید به مرحله اول جنبش اجتماعی بازگشت و با یاری خود مردم از پیدایش معضلات جلوگیری کرد تا ایستایی دوباره و پیدایش معضلات که اتفاقاً با پیروزی جنبش در ابعادی گاه بسیار عظیم‌تر و ماهیتی شدیدتر رخ می‌دهند، جنبش

اجتماعی را نابود نسازد. جنبش باید نقش اصلاح‌گرایانه خود را همواره حفظ کند.

بیل مویر همچنین هفت فرض را به عنوان فروض راهبردی جنبش‌های اجتماعی معرفی کرده است. این هفت فرض عبارتند از:

۱. ثابت شده است که جنبش‌های اجتماعی، قدرتمند و ماندگارند.
۲. جنبش‌های اجتماعی در مرکز جامعه قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، موضوعی سخت محوری‌اند.
۳. عدالت اجتماعی واقعی و غیر نمایشی، آن هم درست در مقابل منافع گروهی خاص، مسئله مادر و موضوع ریشه‌ای جنبش‌های اجتماعی به شمار می‌رود.
۴. کلیدی‌ترین و اصلی‌ترین راهبرد جنبش‌های اجتماعی، مشارکت حداکثری و حرکت به سوی دموکراسی محلی و مشارکتی است.
۵. جنبش‌های اجتماعی واقعی به مردمان عادی می‌اندیشند، نه به ثروتمندان یا قدرتمندان.
۶. موفقیت جنبش‌های اجتماعی فرایندی درازمدت است، نه واقعه‌ای که فوری از راه می‌رسد.
۷. جنبش‌های اجتماعی بدون قید و شرط غیرخشونت‌طلب‌اند و باید به شکل پایدار غیرخشونت‌طلب باقی بمانند.

حرف و حدیث در باب جنبش‌های اجتماعی بسیار است. اما نکته قابل نقد منابع غربی جنبش‌های اجتماعی، برکنار از وجه ارزشمند و درس‌آموز آن‌ها، مانند بخش عمده آثار علوم اجتماعی، سیاسی و انسانی غربی، تورش فرهنگی آن‌هاست. به عبارت دیگر، محوریت یا ساختار خود غرب است. این امر در باب جنبش‌های اجتماعی بیش از سایر حیطه‌ها مسئله‌ساز است، زیرا جنبش‌های اجتماعی خشونت‌ستیز در شرایط حقوق شهروندی و الزام حکومت از یک سو و الزام مردم از سوی دیگر به رعایت حقوق در کنار وظایف رخ می‌دهند، در صورتی که برخی حکومت‌های جهان عرب، مانند اکثریت قاطع حکومت‌های جهان سوم، با سرکوب شدید به سراغ جنبش‌های خشونت‌ستیز اجتماعی می‌روند. این جاست که صورت مسئله از اساس دگرگون می‌شود. درست است که خشونت راه را بر هر گونه گفت‌وگو و گفت‌مانی می‌بندد و جنبش اجتماعی را به مسیری بی‌بازگشت و طولانی هدایت می‌کند، اما منابع در این زمینه تقریباً ساکت‌اند. به همین دلیل شبیه‌سازی جنبش‌های اجتماعی در کشورهای جهان سوم یا کشورهای پیشرفته، هزینه آحاد مردم را فوق‌العاده بالا می‌برد. به همین دلیل تورش (سوگیری یک‌جانبه) نظریه‌های

مقایسه‌ای، محصول روایت جهان پیشرفته به تنهایی نخواهد بود. اینک اجازه دهید به شرایط خاص هر کشور عربی، هر چند سخت گذرا بپردازیم:

جمهوری مصر با تاریخی که به دنیای باستان باز می‌گردد، در یکی از راهبردی‌ترین مناطق جهان قرار گرفته است؛ بخش عمده آن در شمال آفریقا قرار دارد. تنها بخش آسیایی آن، یعنی صحرای سینا، به وسیله ترعه سوئز از شمال آفریقا جدا می‌شود و مصر را در دو قاره قرار می‌دهد. مصر یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای آفریقایی محسوب می‌شود. جمعیت جوان و پرشمار آن از یک سو و جایگاه راهبردی یا راهبردی بودن سرزمینی‌اش از سوی دیگر، در دنیای عرب به مصر جایگاه رهبری اعطا کرده است، جایگاهی که در دوران ناصر به اوج خود رسید. در کنار عوامل دموگرافیک و ژئواستراتژیک، باید به اقتصاد متنوع نیز اشاره کرد که در بخش‌های مختلف فعال است. توریسم، صنعت و خدمات، سه حیطة اساسی اقتصاد مصر هستند که از چند دهه قبل در تعادلی پایدار، با یکدیگر رابطه‌ای در هم تنیده پیدا کرده‌اند و در چند سال اخیر، دچار بحرانی ساختاری شده‌اند. تولید و صادر کردن نفت خام، جهانگردی و ارز خارجی که مصریان با کار در خارج از کشور، به ویژه در کشورهای نفت‌خیز عرب خاورمیانه، به مصر می‌فرستند، سه منبع مهم ارز خارجی مصر است که باعث شده با وجود بحران‌های ساختاری و فساد گسترده اداری، مصر از نظر اقتصادی در سطح متوسط پایین قرار گیرد طبقه متوسط گسترده‌ای را در خود جای دهد. ظهور این طبقه متوسط در مصر، مانند ترکیه و ایران به قرن نوزدهم و سال‌های پایانی آن باز می‌گردد. تحولات تاریخی مصر، به ویژه اشغال این سرزمین از زمان باستان تا دوران معاصر، به نوعی ملی‌گرایی ریشه‌دار جان بخشیده است که در دوره ناصر، رهبر کودتای مصر و آغازگر جمهوری، به اوج خود رسید. با وجود استبداد پایدار، جامعه مدنی مصر ریشه‌ای قابل ملاحظه دارد، اما به دلایل ژئواستراتژیک یا اهمیت راهبردی این سرزمین، تا وقایع آغاز سال جاری میلادی قادر نبوده است بر دسته‌بندی‌های درونی خود فائق آید و از جامعه مدنی گسترده خود برای دموکراتیک کردن فرایندهای سیاسی، به درستی سود برد. متفکر برجسته ایرانی، آصف بیات که سال‌ها در دانشگاه آمریکایی قاهره به تدریس و مدیریت گروه جامعه‌شناسی اشتغال داشته است، در مقاله‌ای با عنوانی بسیار پر معنا به مقایسه ایران و مصر پرداخته و به پارادوکسی عینی اشاره کرده است. جوهر

جنبش‌های اجتماعی از مکتب شیکاگو و کارهای رابرت ازرا پارک^{۱۵} و ارنست برگس^{۱۶} و سپس شاگرد آن دو یعنی هربرت بلومر^{۱۷} شروع شد که دیدگاه رفتارهای دسته‌جمعی را تحت تأثیر گوستاوله‌بون فرانسوی دنبال می‌کردند، سپس نظریه اسملسر^{۱۸} بود که جنبش اجتماعی را از دریچه ساختار اجتماعی می‌نگریست و آن را واکنش به فشار در درون ساختار می‌دانست، بعد هم نظریه جامعه توده‌وار، نظریه محرومیت نسبی و در نهایت نظریه نهادی که در دهه ۱۹۷۰ میلادی مطرح شد؛ بحث‌های دهه ۱۹۸۰ در قالب گذار پارادایمی، بر عکس دهه ۱۹۷۰ که در رابطه با جنبش‌های اجتماعی، خردنگری را پیشه کرده بود، بیشتر به نظریه‌های کلان توجه داشتند و محصولش هم بحث ساختار فرصت‌های سیاسی بود و بالأخره بحث‌های هویت و فرهنگ در دهه ۱۹۹۰، همگی در قالب شرایط غرب فورموله و تدوین شده‌اند (برای آشنایی با نظریه‌ها یا کارپایه‌های نظری جنبش‌های اجتماعی نگاه کنید به درس‌نامه‌های نگارنده، تدوین شده برای دانشجویان دوره دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی که امید است به زودی در قالب کتابی سه جلدی منتشر شد) از این روی، در بحث از جنبش‌های اجتماعی دنیای عرب، باید به اولین متغیر اثرگذار متفاوت با غرب، یعنی میزان‌هایی از آمرانه‌بودن سیستم سیاسی و حضور همیشگی سرکوب، باز هم به درجات مختلف، بها داد، زیرا کنشگری دگرگونی در دنیای جهان سوم، همچون رقص در میدان مین است. این‌جاست که جای خالی نظریه‌های مقایسه‌ای جنبش‌های اجتماعی خالی به نظر می‌رسد. متغیر بعدی که به باور نگارنده تاکنون مورد بحث قرار نگرفته، کنشگران جهان سوم در خلأ ناشهروندی و آثار آن در برداشت‌ها و رفتار کنشگر است که معمولاً تمامی گناه را به گردن ساختار سیاسی و حکومت می‌اندازد و فراموش می‌کند که ساختار و کنشگر، هر دو در تعامل با یکدیگر، همه محصولات اجتماعی، سیاسی- اقتصادی و فرهنگی را پدید می‌آورند؛ این بماند تا فرصتی مناسب. تنها باید به خوانندگان فرهیخته، بویژه دانشجویان عزیز، اندرز داد که حیطة‌های مقایسه‌ای تنها حیطة‌هایی هستند که علوم انسانی در جامع‌ترین مفهوم کلمه را در جهان نسبی‌گرایی و بر پایه مفهوم نسبی، به روایت‌هایی با بردی جهان شمول می‌رسانند. به بیانی فرا امروزی، تنها از طریق مطالعات مقایسه‌ای، حیطة اجماع بین ذهن‌ها معنایی سراسری پیدا می‌کند؛ حیطة‌ای که دائماً دگرگون می‌شود، ولی این دگرگونی با پژوهش‌های

این پارادوکس بر این حقیقت استوار است که چرا در کشوری با جامعه مدنی قدرتمند و جنبش‌های اجتماعی مستمر، انقلابی رخ نداده، اما بر عکس، در ایران با یک جامعه مدنی ضعیف و از هم گسیخته، انقلابی مردمی با ویژگی‌های خاص رخ داده است؟

به هر تقدیر، کشور مصر علی‌رغم مبارزات دائمی گروه‌های سیاسی، تا جنبش‌های اجتماعی سال جاری همواره با نوعی استبداد ریشه‌دار و نظامی دست به گریبان بوده است. مسئله درگیری با اسرائیل، پیروزی در بازپس‌گیری سینا با حضور مستقیم و شرکت افرادی چون انور سادات و حسنی مبارک (یک خلبان ورزیده) به زمامداران و ارتش تحت امر آنان در جنگ، نوعی پرستیژ اجتماعی اعطا کرده است که ارتش مصر نیز در مجموع از آن برخوردار بود و این روزها آخرین ذخیره آن را به مصرف می‌رساند. ارتش برای حفظ باقی مانده جایگاه اجتماعیش، هوشمندانانه بیطرف باقی ماند و بر روی مردم آتش ننگشود. به همین دلیل، بسیار به موقع تصمیم گرفت به حمایت از حسنی مبارک خاتمه دهد و او را قربانی حفظ آخرین ذخیره پرستیژ اجتماعی خود کند. امری که به نظر می‌رسد غرب و به ویژه ایالات متحده از آن حمایت کردند تا از یک سو ارتش را در مقابل جنبش اجتماعی گسترده و در واقع وارد فاز انقلابی شده، در شرایطی مسلط حفظ کنند و از سوی دیگر فرصت مناسبی به دست آورند تا راهبرد مناسب‌تری اتخاذ کنند.

واقعیت آن است که مصر با بحرانی همه‌جانبه، به ویژه بحران مشروعیت دولت، روبروست. در خارج از قاهره، گویی دولتی وجود ندارد و پلیس ناپدید شده است. نگارنده باور دارد که دوران بازاندیشی جامع ساختارهای سنتی حکومت به شکلی که در پنجاه سال اخیر در جهان سوم حاکم بوده، فرا رسیده، اما فقدان دیالوگی منطقی در جوامع جهان سوم، شرایط را بحرانی ساخته است. این بازاندیشی از جهاتی معلول رخدادهای ناشی از انقلاب الکترونیک و دستاوردهای متنوع و عمیق و اثرگذار آن است. نکته عجیب در مصر، پراکندگی نیروهای اصلی و بی‌سازمانی کنشگران جوان‌تر جنبش اجتماعی کنونی مصر است. برای مثال، اخوان المسلمین به عنوان قوی‌ترین حزب سیاسی متشکل مصر بر پایه دو عامل، یکی ایدئولوژی یا قرائت‌های خاص از نقش مذهب و عامل سن (نسل قدیمی و نسل جوان پیوسته به حزب) دچار تفرقه است. اساساً معضلاتی که گریبان کنشگران سیاسی قدیمی یا کلاسیک مصر را گرفته، شرایط را برای ظهور جنبش‌های اجتماعی

جدید خشونت‌ستیز آماده کرده، زیرا هدف جنبش‌های یاد شده، علاوه بر دموکراتیک کردن فضای سیاسی، بازتعریف امر سیاسی، کنشگری سیاسی و رایه چشم‌داشت‌های جدید از کنشگران سیاسی است، چرا که کنشگران سیاسی قدیمی کاملاً بی‌اعتبار شده‌اند. دلیل این امر، وعده دائمی اصلاح برای چند دهه و انجام امر دیگری به جای اصلاح بوده که معمولاً و هر بار، میزان خفقان را افزایش داده است. برای مثال در فوریه سال ۲۰۰۵ حسنی مبارک با حضور غیر منتظره در تلویزیون، قول داد که قانون حاکم بر انتخابات ریاست‌جمهوری دگرگون شود و تعدد داوطلبان احراز پست ریاست‌جمهوری تضمین گردد. او ادعا کرد این تغییر، نشانه اعتقاد کامل و راسخش برای آزادی و دموکراسی بیشتر است. اما در عمل، تغییرات انجام شده محدودیت‌هایی برای سیاستمداران محبوب و رقیب مبارک ایجاد کرد و افرادی مانند ایمن نور^{۱۹} دستگیر و از شرکت در انتخابات و رقابت با مبارک محروم شدند. جالب آن‌که در مورد نادرستی انتخابات، ریختن رأی اضافی و حتی صدور رأی به سایر کشورهای عربی جوک‌های بسیاری بین مردم مصر رواج یافته بود. در نتیجه از ۳۲ میلیون رأی‌دهنده تنها ۲۵ درصد در پای صندوق‌ها حاضر شدند که نشان‌دهنده سرمایه اجتماعی ناچیز حکومت مصر بود. در ۱۹ مارس ۲۰۰۷ برای محدود کردن اخوان المسلمین، ۳۴ مورد دگرگونی در قانون اساسی مصر به رأی گذاشته شد که عمده‌ترین موردش ممنوع کردن احزاب در استفاده از مذهب به عنوان پلتفرم مبارزاتی بود. تنها نکته جالب و یاری‌رسان به جنبش اجتماعی فراگیر در مصر، سلامت نسبی قضات و دستگاه قضایی بود. چنین بود که معضلات اجتماعی، بحران اقتصادی، فشار سیاسی و مهم‌تر از همه، بی‌اعتباری گسترده نظام انتخاباتی، زمینه‌ساز شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی گسترده شد. نهضت کفایه که جنبشی اعتراضی در مقابل دور پنجم داوطلبی حسنی مبارک برای ریاست‌جمهوری بود، علائم تشخیص‌شناسانه جنبش فراگیر را آشکار ساخت. اما نظام حاکم در مصر به جای درک شرایط خطیر کشور به قلع و قمع مردم پرداخت و اکثریت داوطلبان را رد صلاحیت کرد. چنین شرایطی در ۲۵ ژانویه سال ۲۰۱۱ منجر به شروع جنبش اعتراضی قدرتمندی شد که رژیم مبارک را نشانه رفت. ناگهان دستگاه حاکمه مصر دریافت که بنیاد مردمی جنبش باورنکردنی است و قصد کنار آمدن با دولت را ندارد. جنبش خشونت‌ستیز بر مقاومت مدنی استوار بود.

درست چهار روز بعد از شروع جنبش، به وضوح روشن شد که رژیم مبارک قادر به کنترل اوضاع نیست، زیرا در شب ۲۹ ژانویه اعلام ممنوعیت آمد و رفت، از سوی مردم نادیده گرفته شد و ارتش نیز هوشمندانه در مقابل زیرپا گذارندگان منع آمدوشد، اقدامی انجام نداد. لحظه واقعی پایان رژیم مبارک، بسیج عده‌ای شترسوار به طرفداری از حکومت بود که ضمن ایجاد شکاف در بین دولتیان، به افتضاحی سیاسی منجر گشت. بالأخره در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ مبارک استعفا داد و از قاهره رفت. ارتش علناً قدرت را به دست گرفت تا شاید بتواند به سزای جنبشی موفق شود که تا مرز تبدیل شدن به انقلابی فراگیر پیش رفته بود.

تجزیه و تحلیل شرایط مصر نشان می‌دهد جنبش اعتراضی در مرحله چهارم از هشت مرحله جنبش به یکباره پیروزی مقطعی مهمی به کف آورد. غرب به رهبری ایالات متحده که از مدت‌ها قبل ادامه کار حسنی مبارک را فوق‌العاده پرهزینه تشخیص داده بود و احتمال پرمخاطره رادیکال شدن فراگیر جنبش و تأکید بر رد قرارداد صلح با اسرائیل به عنوان خواست عمومی جنبش را هر روز واقعی‌تر می‌دید، فشار غیرمستقیم بر رهبران ارتش مصر را افزایش داد و همسو با مردم، کنار گذاشتن مبارک را ضروری خواند. اقامت طولانی (دو هفته یا کمی بیشتر) ریس ستاد ارتش مصر در آمریکا که در عرف دیپلماتیک عجیب می‌نمود، تأخیر در ارسال کمک‌های نظامی و بالأخره احساس خطر نظامیان که ممکن است در این بازی حیثیت خود را ببازند و نقش اثرگذار ارتش پایان یابد، آنان را به پذیرش جنبش وا داشت. این عوامل مختلف همگی دست به دست یکدیگر دادند و حسنی مبارکی را که در آخرین سخنرانی‌اش، از ایستادن قدرتمند و رفتار قاطع سخن گفته بود، پس از چند ساعت به زیر کشید.

امروز پس از چند ماه موقعیت واقعی جنبش اجتماعی، خشونت‌ستیز و فراگیر مصر، در گرو ادامه جنبش، تعمیق و نهادینه شدن و درونی‌سازی آن است. پرهیز از بوروکراتیک شدن، پرهیز از دسته‌بندی‌های قدرت‌محور و خودمحور، پرهیز از سازمان‌شکنی و بی‌نظمی در سطوح رهبری جنبش و بدنه آن، خوش‌خیالی همراه با توهم پیروزی که در واقع به زهری کشنده، یعنی تجزیه جنبش منجر می‌شود، همگی خطرات مرگباری هستند که در مسیر آینده جنبش اجتماعی مصر جا خوش کرده‌اند. در کنار این خطرات باید درک کرد که خواست زمانه، دموکراتیزه شدن جوامع بشری است. اما باید کوشید تا این دموکراتیزه شدن درون‌زا باشد و

درون‌زا هم باقی بماند. برای تحقق این امر مهم، دو مسئله حیاتی است. نخست مشارکتی شدن تمامی فرایندها، تا نتیجه هر مرحله محصول عمل مشترک کنشگران جنبش‌های اجتماعی باشد. مسئله دوم توجه کامل به ریشه‌هاست؛ این موضوع به معنای پرهیز از نسخه‌برداری‌های کورکورانه در تدوین برنامه‌های آینده جنبش‌های اجتماعی است.

قبل از شکل‌گیری و تحولات پرشتاب مصر، جنبش اجتماعی کشور تونس به عنوان نقطه آغازین جنبش‌های اجتماعی کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا یا منطقه منّا^۲، از عمق به سطح آمد. نگارنده همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کرده است، در فرصت‌های گوناگون و به هنگام تحلیل دگرگونی‌های بخش عمده جوامع جهان سوم، از ویژگی منحصر به فردی یاد کرده است که تحولات جوامع یاد شده را مخفی می‌سازد. فقدان جامعه مدنی قدرتمند و نبود نهادهای معرف مردم، ضعف تشکیلات مردم‌محور، نبود نظارت رسانه‌های مستقل از یک سو و قدرت بلامنازع ماشین حکومتی از سوی دیگر، سبب شده است تا جنبش‌های اجتماعی از هر نوع و حتی جنبش‌های اجتماعی ساختارشکن همراه با خشونت و برای تغییر قهری نظام‌های سیاسی حاکم، مدت‌ها در عمق و به صورتی نمادین ادامه یابند و پس از قوامی نسبی به قول نیل اسملسر، با یک واقعه جرقه‌زن یا چکاننده ماشه به سطح آیند. موضوع مهم آن است که دستگاه‌های حکومتی و ناظران باطرف یا بی‌طرف جهانی، همواره به عنصر غافلگیرانه بودن رخدادهای اعتراضی جهان سوم، به ویژه خاورمیانه اشاره می‌کنند که نشان از بی‌توجهی‌شان به علائم تشخیص‌شناسانه‌ای دارد که از دید آنان مخفی مانده است. جالب توجه آن‌که در بیشتر مواقع، هنگامی که رخدادهای دگرگون‌ساز در عمق در جریان هستند، سکوت و بی‌توجهی مردم به کنش‌های دستگاه حکومتی یکی از علائم تشخیص‌شناسانه ارزشمندی به حساب می‌آید که هرگز مورد بررسی علمی قرار نگرفته است. نگارنده در بررسی‌های خود به الگویی بسیار ویژه رسیده که در جوامع جهان سوم، با وجود تفاوت‌های متعددشان یکسان به نظر می‌رسد. نکته جالب آن است که در اکثر کشورهای جهان سوم، بویژه در منطقه منّا، افراد معمولاً بسیار سیاسی شده زندگی می‌کنند. یکی از بارزترین شاخص‌های این امر، لطیفه‌های سیاسی است که به تدریج اوج می‌گیرند و فراگیر می‌شوند و معمولاً در اواخر دوره‌ای که می‌توان آن را دوره آماده شدن نام داد، در مورد تمامی افراد حکومت کاربرد پیدا می‌کنند.

ولی در زمان بسیار کمی مانده به آمدن جنبش از عمق به سطح و شکل جنبش به خود گرفتن، به یکباره از سرعت لطیفه‌سازی کاسته می‌شود و این کاهش، شدتی ربوزانه به خود می‌گیرد تا به سکوت معنادار مردم ختم شود. در مرحله بعد، مردمی که تا روزهای قبل به مجرد جمع شدن در محلی حتی برای سوار شدن بر تاکسی، فوراً به بحث سیاسی می‌پرداختند، ابتدا تنها به چند کلمه فوق‌العاده نمادین و معنادار بسنده می‌کنند، سپس برای چند هفته سکوتی باورنکردنی حاکم می‌شود تا جنبش اجتماعی به سطح آمده، وارد فازهای زندگی خاص خود گردد. علامت مهم دیگر، بی‌طرف ماندن آحاد مردم در زمان درگیری بین جناح‌های مختلف حکومتی است، بدین معنا که هر چه درگیری شدیدتر و از هر جهت تندتر می‌شود، مردم بی‌توجهی بیشتری نشان می‌دهند، گویی کر و کورند.

در مورد تونس و جنبش اجتماعی آن نیز واقعیت‌فازبندی شده از مدت‌ها قبل عیان بود. مسئله درگیری مقامات محلی یا اصطلاحاً مقامات روی زمین شهرداری‌ها با دستفروشان، موضوعی است که هر روز رخ می‌دهد، اما چرا به یکباره این درگیری‌ها در یک مورد خاص به خودسوزی یک دستفروش منجر شد و همان درگیری ساده به رخداد جرقه‌زن یا چکاننده ماشه تبدیل گشت؟ این موضوعی است که نمی‌توان در خلأ به تحلیل آن پرداخت. تردیدی نیست که تونس در دو دهه گذشته با بحران فزاینده اقتصادی روبرو بوده که دائماً عمق بیشتری یافته است. یک دستفروش ساده که هر روز فرورفتن خود و خانواده‌اش را در دام فقر شاهد بوده و احتمالاً از هفته‌ها پیش‌تر به مرز اشیاع رسیده بوده، در یک لحظه خودسوزی را راه خروج از شرایط تکرارشونده خود دانسته است. اصطلاحاً شرایط آماده جنبش اجتماعی، افراد و از جمله دستفروش به جان آمده را به کنش اعتراضی می‌کشاند که در زمان‌های عادی، حداکثر به اقدام‌های فردی بدون بار عملیات جمعی منجر می‌شود که حتی ممکن است تخریبی نیز باشند. در سه سال گذشته، ۳۰ درصد از تعداد جهانگردان تونس که مهم‌ترین عامل درآمد این کشور بوده، کاسته شده است، سرمایه‌گذاری مستقیماً خارجی ۲۵ درصد کمتر شده و این به معنای بیکاری گسترده جوانان تونس است، جوانانی که در مقام مقایسه با نسل‌های قبلی به مراتب تحصیلکرده‌تر و آگاه‌تر هستند، ولی آینده‌ای ندارند. با بحران فزاینده جهانی، درآمد تونس‌ها مانند اردنی‌ها، مغربی‌ها، مصریان، سوری‌ها و... که در کشورهای اروپایی کار می‌کنند، کاهش یافته

است و امکان ارسال مبالغی برابر آنچه قبلاً می‌فرستادند، دیگر وجود ندارد. چنین است که فقر در کشورهای خاورمیانه‌ای فاقد نفت رو به افزایش نهاد و عمیق‌تر می‌شود. البته قصد ساده کردن خیزش‌های مردمی و تنزل دادن آن‌ها به تک‌عامل اقتصاد در کار نیست، زیرا در کنار رخدادهای اقتصادی، باید به ارتباطات جهانی و آشنا شدن جوامع جوان با سبک‌های زندگی مدرن و گسترده شدن طبقه متوسط جدید و حاملان نوخواه و آرزومند تعیین سرنوشت خود، شکل‌دهی به نظام‌های حکومتی معرف، پاسخگو و حساس و ده‌ها عامل ریز و درشت دیگر نیز اشاره کرد. چنانکه در صفحات آتی خواهد آمد، مسئله دنیای مجازی و اثرگذاری فوق‌العاده آن نیز باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

به هر تقدیر، تونس نیز در مرحله چهارم از هشت مرحله جنبش‌های اجتماعی با سزارین و حذف بن‌علی از عرصه سیاسی تونس متوقف شد. به احتمال قوی این کنار گذاشتن، نتیجه توافقی بین کنشگران سیاسی- نظامی کهنه‌کار داخلی و کنشگران سیاسی بین‌المللی بود. اما نباید فراموش کرد که پیروزی جنبش حتی به شکل سزارین، در زمانی رخ داده است که خواست عمومی به شکل باور اکثریت جامعه مطرح شده و مورد پذیرش قرار گرفته است. در نتیجه چنانچه اعضای آگاه جنبش اجتماعی تا زمان تحقق اصلاحات ساختاری و حرکت به سوی نوعی سوسیال دموکراسی بومی شده مناسب تونس، آن هم با در نظر گرفتن فرهنگ و ریشه‌های عمیق فرهنگی‌ای که مردم تونس را به هم پیوند داده و در طول تاریخی طولانی استوار نگاه داشته، از پای ننشینند و مسئله عدم تمرکز واقعی، یعنی انتقال قدرت متمرکز به نهادهای محله‌ای را مجدانه پیگیری کنند، جنبش اجتماعی خشونت‌گریز تونس با حداقل هزینه به نتیجه‌ای ارزنده خواهد رسید. شرایط یمن، بحرین، لیبی و سوریه از یک‌سو و اوضاع و احوال عمان، اردن، مغرب، الجزایر و عربستان سعودی از سوی دیگر، هر یک متغیرهای متفاوتی را به صحنه جنبش‌های اجتماعی خشونت‌گریز وارد می‌سازد. بالأخره باید شرایط قطر، امارات متحده عربی و کویت را نیز در طبقه‌بندی متفاوتی مورد بررسی جامع قرار داد. در مقاله حاضر، پس از تونس و مصر تنها به وضعیت بحرین، لیبی و یمن می‌پردازیم و بن‌بست‌های جنبش اجتماعی سوریه نیز تنها به اشارتی برای عاقلان برشمرده خواهد شد تا در فرصت‌های آینده، امکان کالبدشکافی جامع آن‌ها به دست آید.

در بحث از یمن باید دو عامل فقر گسترده و شکاف‌های

قبیله‌ای، به ویژه در چارچوب سرزمینی یا جغرافیایی (شمال و جنوب) به سایر متغیرها اضافه شود و از موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک یمن و نقش آن در معادلات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای غفلت نگردد. چنین موقعیتی به یمن جایگاهی ویژه می‌بخشد، اما نباید فراموش کرد که عقب‌مانده‌ترین و فقیرترین کشور دنیای عرب نیز یمن است. گرچه منابع رسمی، نرخ بیکاری یمن تا سال ۲۰۰۳ را ۶۵ درصد نیروی آماده کار اعلام داشته‌اند، اما بررسی‌های دقیق‌تر، رقمی بالاتر را گزارش کرده‌اند. منابع طبیعی محدود و بکر، اما با شیوه‌های بهره‌برداری نابودساز که از جهاتی آینده برخی از مناطق یمن را بحرانی ساخته، از جمله بحران آب پایتخت به علت کشت گیاهی مخدر، بر پیچیدگی شرایط اقتصادی افزوده است. ساختار قبیله‌ای، امکان

نوسازی را نیز محدود می‌سازد. به همین دلیل، نوعی بدگمانی گسترده نسبت به حکومت و قبیله‌های مرتبط با آن وجود دارد. از این رو تصمیم برای تعدیل قانون اساسی، رخداد جرقه‌زن یا چکاننده ماشه برای شروع اعتراضاتی بود که تا امروز به شدت دنبال شده است. بنا به ماهیت جنبش‌های اجتماعی که مورد بحث قرار گرفت، اعتراضات با خواست‌های محدودی چون اقداماتی برای اشتغال، شرایط بد اقتصادی، مبارزه با فساد گسترده و رانت‌خواری و حاکمیت روابط قبیله‌ای به سود قبیله‌های نزدیک به رییس‌جمهور، آغاز و با مقاومت علی عبدالله صالح به تدریج به تغییر حکومت کشیده شد. شرایط کنونی، رسیدن به توافق بین حکومت و معترضان را غیرممکن ساخته است. در یمن، بر عکس مصر و تونس جنبش اجتماعی در مرحله شکل‌گیری خواست عمومی متوقف شده و به خشونت گراییده است، گرچه معترضان هنوز از خشونت پرهیز می‌کنند، اما رویارویی قبیله‌ای و مسلح بودن قبایل و وجود اسلحه در جامعه‌ای که القاعده را نیز در خود جای داده، شرایط را خشونت‌بار ساخته است.

شرایط کشور بحرین، همان گونه که قبلاً عنوان شد، با کشورهای تونس، مصر و یمن کاملاً متفاوت است. از یک سو خواست عمومی شده از مدت‌ها قبل در اکثریت قاطع مردم که شیعه هستند، شکل گرفته و بر عکس سایر جنبش‌های اجتماعی، بدون طی کردن مراحل یاد شده و الگوی هشت مرحله‌ای، به سرعت نهادینه و پایدار شده است. اما در همان حال، اقلیت جامعه یا مسلمانان اهل تسنن به علت منافع گسترده و تبعیض مثبت به نفع‌شان، با حکومت هم‌نواپی بی‌چون و چرایی دارند. بدین دلیل هرگونه توافقی در میان مدت

و کوتاه‌مدت، به نحوی که خواست عمومی شده اکثریت یا تحقق مرحله چهارم، جنبش اجتماعی را آماده ورود به مرحله پنجم سازد، غیرممکن به نظر می‌رسد. از سوی دیگر توافق جزئی و اصلاحی نیز به بازسازی قدرت سرکوبگرانه اقلیت منجر شده، جنبش اجتماعی را به سوی خشونت قهری به عنوان تنها راه هدایت می‌کند. موقعیت راهبردی سرزمینی (ژئواستراتژیک) بحرین برای غرب، به ویژه ایالات متحده نیز امکان واردآوردن فشار جدی و بدون قید و شرط برای پذیرش واقعی و نه صوری حقوق اکثریت را با موانع مختلفی روبرو می‌سازد. در عین حال، تحولات زیرساختی و مالی هم که زمینه ورود بحرین به شرایط جهانی شده را فراهم آورده، با روستا ساخت سیاسی عقب‌مانده، شرایطی متناقض یا پارادوکسیکال را پدید آورده است.

اساساً باید پذیرفت که جنبش اجتماعی فراگیر کشورهای عربی از جهاتی در پی تصحیح عقب‌ماندگی ساختار سیاسی و فرایندهای مدیریتی است. به بیان دیگر، تغییرات جمعیت‌شناختی که خود را در قالب جمعیتی سخت جوان (دو برابر جمعیت جوان کشورهای پیشرفته) نشان می‌دهد، تحولات ناشی از انقلاب الکترونیک که ظرفیت‌های بی‌مانندی را آن هم در مدتی بسیار کوتاه، آزاد ساخته است و معنای زمان و مکان را عمیقاً و انقلابی دگرگون کرده، نیازهایی را مطرح کرده و به خواسته‌هایی جان بخشیده که دولت‌های عرب را به مانع اصلی تحقق آن‌ها بدل ساخته است.

شرایط لیبی نیز از جهاتی منحصر به فرد و تنها از برخی جهات با سوریه قابل مقایسه است. در لیبی استبداد چندلایه حاکم و رفتار غیرطبیعی معمر قذافی، به جنبش اجتماعی مجالی برای تداوم بدون خشونت نداده است. بغض فروخورده مردم برای سالیان سال تبعیض و توهین در اوج نعمت و امکانات، با بحران اقتصادی فراگیر جهانی ترکیب شده و موجب گشته کشور بر اساس تمرکز جغرافیایی قدرت و بر پایه توان مکانی نیروهایی که روبروی هم صف‌آرایی کرده‌اند، تجزیه شود. در نتیجه می‌توان از نوعی جنگ داخلی یاد کرد که نماد ملموس آن دو هیأت سیاسی یا دو قدرت سیاسی است که همزمان خود را قدرت حاکم لیبی می‌دانند. رهبری لیبی یا چهارمین کشور آفریقا و هفدهمین کشور در جهان از نظر وسعت، از یک سو مورد ادعای معمر قذافی، رهبر کودتای لیبی و اداره‌کننده کشور از زمان کودتا در سال ۱۹۶۹ است که مرکزیت مکانی‌اش پایتخت یا شهر تریپولی است و بخش عمده غرب کشور را رسماً در اختیار دارد و از سوی دیگر، شورای ملی سنتی خود را حاکم کشوری به نام جمهوری لیبی می‌داند که مرکزیت آن شهر دوم لیبی، بن‌غازی است. در حال حاضر، مصطفی عبدالجلیل، رهبر انقلاب لیبی در سال ۲۰۱۱ میلادی معرفی شده و شرق کشور را در کنترل خود و نیروهای پیرو خود دارد.

شرایط لیبی به عنوان سرزمینی که از زمان فینیقه‌ای‌ها، یونان باستان و سپس رم باستان، عصر اسلامی و حکومت عثمانیان دست به دست شده تا سرانجام نوبت به ایتالیا رسیده، بسیار پیچیده و از جهاتی تأسفبار است. باید پرسید که چگونه تمایلات فردی بیمارگونه سرنوشت ملتی را به گروگان گرفته است؟ زیگزاگ‌های سیاسی قذافی، اگر هیچ عاملی نداشته باشد که البته عوامل متعددی دارد، حداقل گویای عدم تعادل او است. پایان سلطه ایتالیا در سال ۱۹۴۷ با دلوری‌های عمر مختار، به سلطه مشترک انگلستان و فرانسه با همکاری سازمان ملل تا سال ۱۹۵۱ ختم شد. در نهایتا کشور لیبی با عنوان پادشاهی لیبی در ۱۹۵۱ شاه ادريس را به سلطنت رساند که در سال ۱۹۶۹ با کودتا سرنگون شد و «برادر قذافی» یا «راهنمای انقلاب»، دو لقبی که قذافی به آن‌ها علاقه داشت، یا افسری ۲۷ ساله را رهبر بلامنازع لیبی گردانند.

بغض فروخورده مردمی شدیداً سرکوب‌شده، نمایش‌های کیش شخصیت قذافی، آن هم گاه سخت پرهزینه، فساد گسترده نهادینه گروه حاکم، با بحران اقتصادی

جهانی ترکیب و بر اساس تمرکز جغرافیایی نیروهایی که در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند، کشور لیبی را تجزیه کرده است. سرکوب شدید و حکومت ترور، اجازه تداوم جنبش اجتماعی خشونت‌ستیز را نمی‌دهد، در نتیجه لیبی به سمت جنگ داخلی محدودی گرایش پیدا کرده که هنوز ادامه دارد. تردیدی نیست که معمر قذافی از این نبرد بازنده بیرون خواهد آمد، اما تأخیر او رنج مردم لیبی را فزون‌تر خواهد ساخت.

برای تکمیل بحث نوشته حاضر، نگاهی به شرایط الجزایر، اردن، مغرب و بالأخره سوریه الزامی است. عراق از یک سو و عربستان سعودی و سودان از سوی دیگر، هر یک شرایط بسیار خاصی دارند که در چارچوب بحث جنبش‌های اجتماعی باید با طرح پیش‌شرط‌هایی همراه باشد. در نتیجه فعلاً از تحلیل این کشورها صرف‌نظر می‌گردد. سوریه در آینده با تداوم مبارزات مردمی روبرو خواهد بود. سرکوب شدیدی که در مدت کوتاه مشاهده شده است، با توجه به بافت ارتش سوریه و تفاوت منشأ آن با ویژگی‌های اکثریت مردم سوریه، نوعی بن‌بست سیاسی را رقم زده است. از سوی دیگر تداوم مبارزات، وضعیت شکننده اقتصاد بحران‌زده سوریه را بحرانی‌تر می‌سازد. متأسفانه سیاست صد به هیچ حکومت سوریه، شرایط را به درگیری مسلحانه می‌کشاند. تنها نکته در این رابطه، محدودماندن درگیری مسلحانه و عدم تبدیل آن به یک جنگ داخلی تمام‌عیار است. سرکوب بسیار گسترده در زمان پدر، نوعی بی‌بدیلی برای پسر به ارمغان آورده که غرب را تا مدت‌ها به مدارا وادار خواهد کرد.

در تحلیل جنبش‌های اجتماعی دنیای عرب به فاکتور اسرائیل اشاره‌ای نشده، چرا که فرصتی مستقل می‌طلبید. ایالات متحده در آینده نزدیک چاره‌ای جز تقویت جناح‌های صلح‌خواه اسرائیل که از قضا افرادی بسیار فرهیخته و نسبتاً سالم را در خود جای داده است، ندارد. ادامه حمایت بدون قید و شرط از گروه‌های افراطی، شرایط را به زیان آمریکا رادیکالیزه خواهد ساخت که جز افراطی‌گری و خشونت چیزی را عاید توده‌های رنج‌کشیده خاورمیانه نخواهد کرد.

آرزوی نگارنده تحلیل منافع ملی سرزمین عزیزمان و ضرورت برخورد‌های بسیار حساب شده در شرایط بغرنج کنونی است. متأسفانه سیاسی شدن گسترده آحاد مردم و حساسیت‌های متعدد موجود، اجازه تحلیل صریح و در عین حال علمی شرایط را نمی‌دهد. همان گونه که بارها و بارها تأکید شده است. جامعه ایران باید ظرفیت پذیرش و تحمل شنیدن نظرات متخصصان اجتماعی و

سیاسی غیرسیاسی و حزبی و گروهی را فراهم آورد و از
آن آراء سود جوید. چنین باد!

پی نوشت:

1. Macroscopic, Messoscopic & Microscopic Levels of analysis
2. Alain Touraine
3. Globalization
4. Microprocessors
5. Anti- exclusion
6. R. Cohen
7. Transformative
8. Reformative
9. Redemptive
10. Bill Moyer
11. Social & political Agenda
12. Agenda
13. Take off
14. Subcultural sect
15. R. E. Park
16. E. Burgess
17. H. Blumer
18. N. Smelser
19. Ayman Nour
20. Middle East & North Africa- MENA